

عالم





# عشق و دیگر تیج ...

افشین گل فرامرزی

(ا-سکوت)

سرشناسه: گل فرامرزی، افشین، ۱۳۵۷-  
عنوان و نام پدیدآور: عشق و دیگر هیج / افشین گل فرامرزی (ا- سکوت).  
مشخصات نشر: تهران: نگارینه، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۲۳۶ ص؛ ۵/۱۴×۲۱ س.م.  
شابک: ۶-۲۵-۷۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴  
موضوع: Persian poetry -- ۲۰th century  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ / ۷۶۵ / ۸۳۵۹ PIR  
رده بندی دیویی: ۸۱۶۲ / ۸  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۵۰۰۱۸



نام کتاب: عشق و دیگر هیج...  
پدیدآورنده: افشین گل فرامرزی  
چاپ نخست: ۱۳۹۸ تهران  
شمارگان: ۵۰۰ جلد

نشر نگارینه: تهران، میدان هفت تیر  
کوی نظامی، شماره ۲۵- کد پستی ۱۵۷۵۶۳۵۹۱۱  
تلفن: ۰۹۱۲۱۲۳۲۳۹۴-۰۹۰۲۱۲۳۲۳۹۴-۸۸۸۲۸۷۸۸-۸۸۳۱۵۰۵۱-۸۸۳۱۰۰۷۱  
دورنگاز: ۸۸۳۰۷۲۷۸ www.negarineh.com

اقتباس و هرگونه چاپ و تکثیر بدون اجازه رسمی و مکتوب  
نشر نگارینه ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

ISBN: 978-964-7533-25-6



## سخن ناشر

شاعران و منتقدان، تعریف‌های گوناگونی از "شعر" ارائه داده‌اند. در تعریف‌های دیرین‌تر، ویژگی اصلی شعر را موزون و آهنگین بودن آن دانسته‌اند. در تعریف‌هایی دیگر، شعر را با دانش، فهم، درک، ادراک و وقوف یکی انگاشته‌اند. دهخدا در فرهنگ به تعاریف دانشمندان عرب اشاره می‌کند: «نزد علمای عرب کلامی را شعر گویند که گوینده آن پیش از ادای سخن قصد کرده باشد که کلام خویش را موزون و مقفی ادا کند و چنین گوینده‌ای را شاعر نامند ولی کسی که قصد کند سخنی ادا کند و بدون اراده سخن او موزون و مقفی ادا شود او را شاعر نتوان گفت.»

چیستی شعر، دشوار است و برای همین کسانی، آثاری که به زعم سراینندگان آن، شعر محسوب می‌شده را از قلمرو شعر بیرون ساخته‌اند و برخی؛ آثاری که سراینندگان آن، آن‌ها را در قالب نثر ارائه داده بودند، شعر به شمار آورده‌اند و بعضی هم تفکیک مرز شعر و نثر را کار نادرست خوانده‌اند. در میان فلاسفه قدیم، کسی که به شعرشناسی منطقی پرداخته، ارسطو است. اگر چه کسانی قبل از او هم چون بقراط، اریستوفانس و افلاطون درباره شعر، سخن گفته‌اند. اما فن شعر ارسطو تنها رساله مستقل در این باره است. ارسطو نظریه ادبی خود را بر پایه "محاکات" (تقلید واقعیت) بنا می‌کند و سه عنصر وزن (ایقاع)، لفظ و هماهنگی را ارکان شعر و ابزارهای محاکات می‌شمارد. در طبقه‌بندی ارسطو، انواع شعر در جوهر هنری تقلید مشترکند و تمایز آن‌ها از یک دیگر به سبب تفاوت در ابزار است.

ارسطو در ماهیت شعر و عملکرد شاعر چنین می‌گوید: «کار شاعر آن نیست که امور را آن چنان که روی داده است نقل کند، بلکه کار او این است که امور را به روشی که ممکن است اتفاق افتاده باشد، روایت کند. تفاوت شاعر و مورخ در این نیست که یکی روایت خود را در قالب شعر درآورده است و آن دیگری در قالب نثر، زیرا ممکن است تاریخ هرودت به رشته نظم درآید. اما هم چنان تاریخ خواهد بود. شعر، فلسفی تر از تاریخ است و بیش تر از امر کلی حکایت می‌کند؛ در صورتی که تاریخ از امر جزئی حکایت می‌کند.»

پس از نهضت ترجمه و انتقال نظریه شعری یونانی به حوزه اسلامی، رساله‌های شعری یونانیان موجی از نظریه‌پردازی را در میان فیلسوفان مسلمان ایجاد کرد؛ چنان‌که فارابی، ابن سینا، ابوالبرکات بغدادی، ابن رشد و خواجه نصیرطوسی هر کدام بخشی از آثارشان را به نظریه شعر اختصاص دادند. نظر فیلسوفان از طریق کسانی چون حازم قرطاجنی وارد آثار مدرسه بلاغیون مسلمان هم شد.

خواجه نصیرالدین طوسی به تاثیر از سخن ابن سینا در کتاب شفا، به پیروی از ارسطو، شعر را «سخنی خیال‌انگیز که از اقوالی موزون و متساوی ساخته شده باشد» می‌داند. خواجه نصیر در رابطه شعر با موسیقی چنین می‌گوید: «و نظر در وزن حقیقی به حسب ماهیت، تعلق به علم موسیقی دارد و به حسب اصطلاح و تجربه تعلق به علم عروض دارد و نظر منطقی خاص است به تخیل و وزن را از آن جهت اعتبار کند که به وجهی اقتضاء تخیل کند. پس شعر در عرف منطقی، کلام مخیّل است و در عرف متأخران، کلام موزون مقفی... اما قدما، شعر را کلام مخیّل گفته‌اند و اگرچه موزون حقیقی نبوده است و اشعار یونانیان بعضی چنان بوده است و در دیگر لغت قدیم مانند عبری و سریانی و فرس هم وزن حقیقی اعتبار نکرده‌اند.»

شمس قیس رازی در کتاب "المعجم فی معاییر اشعارالعجم" در تعریف شعر می‌نویسد: «شعر در اصل لغت، دانش است و ادراک معانی به حدس صایب و استدلال راست و از روی اصطلاح سخنی است اندیشیده،

مرتب، معنوی، موزون، متکرر، متساوی، حروف آخر آن به یکدیگر مانده.»  
فارابی درباره شعر دو اثر از خود به جای گذاشته است، یکی  
"مقاله فی قوانین صناعة الشعراء" و دیگری "کتاب الشعر" است. فارابی  
می‌گوید: «در این مقاله، تنها به آن اقوال و معانی می‌پردازیم که حکیم  
(ارسطو) در صناعت شعر اثبات کرده است، بدون این که قصد بیان تمام  
مطالب را درباره شعر داشته باشیم. زیرا خود حکیم نظراتش را در صنعت  
مغالطه تکمیل نکرده است (... فضلا عن القول فی صناعة الشعر).»

شمس قیس رازی در "المعجم فی معایر اشعار العجم" می‌نویسد:  
«شعر سخنی است اندیشیده، مرتب، معنوی، موزون، متکرر،  
متساوی، حروف آخرین آن به یکدیگر مانده.»

دکتر محمد رضاشفیعی کدکنی از کتاب شفای ابن سینا بلخی  
فصل پنجم مقاله پنجم چنین نقل می‌کند: «شعر کلامی است مخیل،  
ترکیب شده از اقوالی دارای ایقاعاتی که در وزن متفق و متساوی و متکرر  
باشند و حروف خواتیم آن متشابه باشند.»

اما خود کدکنی نظر دیگری دارد: «شعر حادثه‌ای است که در زبان  
روی می‌دهد و در حقیقت، گوینده شعر با شعر خود، عملی در زبان  
انجام می‌دهد که خواننده، میان زبان شعری او و زبانی روزمره و عادی  
تمایزی احساس می‌کند.»

در جای دیگری می‌نویسد: «شعر گره خوردگی عاطفه و تخیل  
است که در زبان آهنگین شکل گرفته باشد.»

رضا براهنی در کتاب "طلا در مس" می‌نویسد: «تعریف شعر کار  
بسیار مشکلی است، شاید بشود گفت که شعر تعریف‌ناپذیرترین  
چیزی است که وجود دارد.»

او تعریف‌های دیگری هم از شعر ارائه داده است:

«شعر، جاودانگی یافتن استنباط احساس انسان است از یک  
لحظه از زمان گذرا، در جامه واژه‌ها،...»

«شعر زاییده بروز حالت ذهنی است برای انسان در محیطی از

طبیعت.»

«شعر فشرده‌ترین ساخت کلامی است.»

«شعر یک واقعهٔ ناگهانی است، از سکوت بیرون می‌آید و به سکوت برمی‌گردد.»

براهنی پا از این هم فراتر نهاده و هر ایجاد را شعر نامیده است:

«گفتن، آن هم به قصد ایجاد چیزی، شعر سرودن است.»

«انسان اولیه که نخستین شاعر نیز بود، الهی‌ترین خصوصیت خود- قدرت نامیدن و شعر گفتن- را آن چنان مقدس پنداشته که آن را به خدا نسبت داده است.»

تعاریف دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که از همان گذشته‌های دور گاه با هم در تضادند و یکدیگر را نقض می‌کنند. افلاطون، شعر را از جهت اخلاقی زیان‌آور و ویران‌گر می‌دانست و از دیدگاه معرفت‌شناسانه آن را دور از حقیقت و فاقد ارزش علمی می‌پنداشت. او ارزش زیبایی‌شناسانی ادبیات را ناچیز می‌شمرد و به جای آن از دیدگاه ارزش اخلاقی به ادبیات نگاه می‌کرد.

از دید ارسطو ادبیات، اعم از نثر و نظم و شعر، هم چون سایر هنرهای دیگر، بر مبنای دو شالودهٔ اساسی بنیان گرفته است. یکی از این شالوده‌ها طبیعت تقلیدگر ذهن و روح انسان است و دیگری نیاز طبیعی اش به توازن، هماهنگی و ریتم است. ارسطو عقیده دارد که تکامل هجوسرایی منجر به پیدایش سبک و اوزان خاصی در ادبیات شد که آن را "اوزان ایامبیک" نامیدند و تکامل بعدی آن سبب پیدایش کمدی در ادبیات شد؛ تکامل ستایش‌سرایی منجر به "اوزان هرویبیک" شد که تکامل بعدی آن به پیدایش حماسه انجامید و سپس شاخه‌ای از حماسه‌سرایی به گونه‌ای خاص رشد کرد و به پیدایش تراژدی منجر شد.

در هر دوره‌ای شاعران، منتقدان و پژوهش‌گران سعی در ارائهٔ تعریفی از شعر بوده‌اند.

کوروش صفوی در گفتگویی به دشواری برای یافتن تعریفی برای شعر اشاره کرده و می‌گوید: «سقراط و افلاطون هر دو شعر را نتیجه الهام می‌دانستند، اما ارسطو نخستین کسی بود که سعی کرد قواعدی برای

عشق و دیگر هیچ...



ادب و شعر و آفرینش‌های ادبی کشف کند. بر اساس تعاریف سنتی شعر کلامی است مخیل و موزون و از دید آن‌ها که حضور وزن را در شعر ضروری نمی‌دانند و اصل موزون بودن را از شعر حذف می‌کنند، شعر کلام مخیلی است که متضمن هنجارگریزی‌های شاعرانه است.»

اما واقعیت این است که امروز دیگر نمی‌توان شعر را به درستی تعریف کرد تا جایی که شاعری چون احمد شاملو معتقد است: «نمی‌توان یک تعریف کلی از شعر به دست داد. تعریفی که بر اساس آن اثیرالدین اخسیکتی، صائب تبریزی، عارف قزوینی، مهدی حمیدی، مهدی اخوان ثالث و نیما یوشیج یک جا شاعر شناخته شوند.»

تعریف‌های سنتی درباره شعر اگرچه شرط لازم شعر را دربردارند، اما شرط کافی را دربر نمی‌گیرند. یعنی بیش‌تر ناظر به عناصر شکلی شعر هستند، نه جوهره درونی آن. حقیقت درونی شعر، نه تعریف‌پذیر، نه ترجمه‌پذیر و نه نقد‌پذیر است. به این معنی شعر خود زندگی، یعنی تجربه زیستن است. پس مانند زندگی دارای فراز و فرود است، شعر هم شور محض است مثل ترانه‌های فایز دشتستانی، هم شعور محض مانند قصاید ناصر خسرو و هم آمیزه‌ای از شور و شعور مانند شعر حافظ. کوشش‌ها در تعریف شعر، باعث پدید آمدن مکتب‌های گوناگون ادبی شده است.

از زمان مشروطیت شعر فارسی از نظر عناصری چون اندیشه، زبان، قالب و... همگام با شعرنو جهان دگرگون شد و نهال شعرنو فارسی خود را نشان داد و بالیدن گرفت و به وسیله نیما یوشیج شعرنو به انسجام رسید. شاعران پارسی‌زبان تا پیش از ظهور نیما یوشیج همواره بر همان الگوها و قالب‌های دیرین وفادار بودند. نیما یوشیج با کوتاه و بلند کردن مصرع‌ها و جابه‌جایی قافیه‌ها، بدعتی در موسیقی شعر بوجود آورد و اگرچه وزن را برای شعر لازم و حتمی می‌شمرد ولی آن را مبنی بر امتداد مصوت‌ها و تکیه‌واژه‌ها می‌دانست، نه آن‌که هم چون شعر قدیم وزن بیت یا مصراع، معیار تعیین وزن شعر به‌شمار آید.

موسیقی و آهنگ شعر محدود به قالب عروضی و بحر شعر نیست بلکه در نوع پیوستگی واژه‌ها با یک دیگر و ایقاع‌های شعر، موسیقی شگفت‌انگیزی احساس می‌شود که کم از موسیقی و وزن شعر نیست. زیرا شعر دو موسیقی دارد:

موسیقی بیرونی که همان وزن عروضی است بر اساس کشش هجاها و تکیه‌ها است. موسیقی درونی عبارت است از هماهنگی نسبت ترکیبی واژه‌ها و طنین خاص هر حرفی در مجاورت با حرف دیگر. خاستگاه این دگرگونی در شعر پارسی را باید پیرو تحولات اجتماعی در دوران جنبش مشروطه‌خواهی دانست که بنیاد جامعه را دگرگون کرد. بعدها احمد شاملو با ایجاد تغییراتی در شعر نو شیوه جدیدی ایجاد کرد که به شعر سپید یا شعر شاملویی معروف گردید، با این تفاوت که در این سبک از شعر، وزن به طور کلی حذف شد. با مروری بر نظرها در باره شعر اگر آن را دسته‌بندی کنیم دو دسته کلی می‌رسیم: یکی آن که، تعریف شعر را امکان‌پذیر نمی‌دانند.

دیگر آن که، شعر را با عناصر و خصایصی تعریف می‌کنند.

گروه دوم خود بر سر این که کدام خصوصیت، ذاتی و کدام عرضی‌اند؟ اختلاف دارند. برخی، وزن، قافیه، خیال، اندیشه را از عناصر ذاتی شعر به حساب آورده‌اند و تعریف شعر را بر آن استوار ساخته‌اند. برخی دیگر، وزن به معنای عروضی آن را از عوارض شعر محسوب نموده، "منطق شعری" و یا "بیان برتر" را عامل مؤثر در ساخت شعر دانسته‌اند. گروهی بر عنصر خیال تکیه کرده و آن را موجب تفکیک شعر از نظم بر شمرده‌اند و دسته‌ای هم زبان را باعث عمده جدایی شعر از نثر تلقی نموده‌اند.

شعر و نثر هر دو از واژه ساخته می‌شوند. به هر دو، کلام اطلاق می‌شود. در این جهت با هم دیگر فرق نمی‌کنند. آن چه آن‌ها را از هم جدا می‌سازد شاید این عوامل باشد:

۱- هر کلامی که از وزن عروضی "متساوی" و "متکرر" و قافیه واحد برخوردار باشد، آن کلام شعر است نه نثر.

"خواجه نصیر" در اساس الاقتباس می نویسد: «نظر منطقی خاص است به تخیل و وزن را از آن جهت اعتبار کند که وجهی اقتضای تخیل کند، پس شعر در عرف منطقی کلام مخیل است و در عرف متأخران، کلام موزون مقفی»

این معیار مختص شعر دیرین است، وگرنه، شعرونه وزن دارد و نه قافیه. وزن و قافیه به عنوان معیار تعیین می شود و اثباتی است نه کافی، یعنی این گونه نیست که اگر نداشته باشد نثر است.

۲- شعر مبتنی بر پایه های است که آن را قوام بخشیده اند. خارج شدن از آن ممکن است، ساختمان آن را به خطر اندازد اما نثر این گونه نیست. چنان چه در تعریف برهانی از شعر ذکر شد که؛ «شعر یک واقعه ناگهانی است، از سکوت بیرون می آید و با سکوت بر می گردد.»

۳- در نثر هدف رساندن پیام است؛ لیکن در شعر هدف تنها انتقال پیام نیست، تأثیر و لذت نیز جزء هدف است. شاید بتوان گفت ایهامی که در ساختار شعر است به این دلیل باشد که خواننده یا شنونده در کشف پیام پنهان آن شریک کرده و این کشف خود لذت بخش خواهد بود.

بر این اساس، نثر از پیچیدگی های کمتری برخوردار است و مخاطب زودتر به پیام می رسد ولی در شعر، مخاطب تلاش می کند که در عین به دست آوردن پیام، از آن لذت نیز ببرد.

۴- در نوعی از نثر که از صنایع بدیع و بیان استفاده می شود، آن را نثر ادبی می خوانند. به دلیل وجود صنایع، تأثیر آن، افزون از نثر معمول است. چیزی که این نوع نثر را از شعر باز می شناساند، قدرت تأثیرگذاری شعر است.

۵- در نثر نویسندگان مجبور نیست از صنایع بدیع و بیان استفاده نماید اما در شعر، شاعر ناچار است کلام خود را مصور سازد. چرا که هدف شاعر متفاوت از هدف نویسندگان است. برای همین "خیال" را از عنصر اساسی در شعر برشمرده اند.

۶- نویسندگان در نثر می توانند از واژه ها راحت تر استفاده کنند ولی در

شعر این گونه نیست. بسیاری از واژه‌ها نمی‌توانند حامل تمام معنایی باشند که شاعر آن‌ها را قصد کرده است. از این جهت واژه‌هایی را بر می‌گزیند که بتوانند بار مفهومی خاصی را بر دوش بکشند

۷- نثر تابع دستور زبان است. هر واژه جای مشخص خود را دارد...

اما در شعر، شاعر تابع دستور زبان نیست. شاعر با درهم ریختن دستوری کلام، آهنگی به واژه‌ها داده و به آن، صورت شعری می‌بخشید.

۱۰- نثر اغلب در بعد خاصی و در زمانه معینی شکل می‌گیرد از

این جهت همیشه تاریخ دارد. ولی شعر با تاریخ حرف نمی‌زند بلکه از تمام مقوله‌های علمی، تاریخی، اجتماعی و... گفتگو می‌کند و در تمام زمانه‌ها سفر می‌کند.

۱۱- نثر هم یک زبان است شعر هم زبان، لیکن شعر زبانی است

که از حدود زبان نثر گذشته به زبان مستقلی دست پیدا کرده است...

به عبارت دیگر شعر ساخت درونی زبان است و نثر ساخت شکلی زبان. در نثر، نویسنده، به رعایت نمودن دستور زبان اکتفا می‌کند در حالی که شاعر می‌کوشد تا با شکستن بنیان دستور و آمیختن شکل و محتوا، شعر را از سطح به عمق هدایت کند.

کتاب پیش رو در چهار فصل تدوین شده است که هر کدام می‌توانست  
دفتری باشد. هر فصل بنابر نامی که برای آن نهاده شده شامل قطعه‌های  
شعری متنوعی است.

صفحه ۱۵ - ۹۶

فصل عاشقی

صفحه ۹۷ - ۱۶۸

سکوت

صفحه ۱۶۹ - ۱۹۴

هفت آسمان

صفحه ۱۹۵ - ۲۳۶

ترانه‌ای که آواز نشد



فصدعاً شامياً





## عشق

آن‌گاه که احساست را بر سپیدی صفحه‌ای می‌نگاری ...

چه با طرحی زیبا

چه به نت‌هایی به نظم نشسته

چه شعری فریبنده ...

گویی خود را در آغوش کشیده‌ای ...

آن‌گاه که احساست را ...

در غزلی می‌سراییی

در قطعه‌ای می‌نوازی

به آواز مبدل می‌کنی

با طرحی زیبا به تصویر می‌کشی ...

گویی خود را با مهربانی در آغوش گرفته‌ای

در تنهایی خویش و دور از همه ...

گاه از سر شوق

گاه دل شکستگی

گاه از فرط ناامیدی  
و گاه خشم...  
فرقی نمی‌کند...  
گویا کسی کنارت نشسته  
دست بر شانهاات گذاشته  
و با مهر نجوا می‌کند...  
«دوست من  
آرام باش  
من این جا کنار تو هستم...»  
گاه مرز این لطافت به حدی می‌رسد  
که دیگران هم از این آثار خلق شده به وجد می‌آیند  
آرام می‌شوند...  
گویا در بطن این زیبایی‌ها  
کسی آن‌ها را نیز در آغوش می‌گیرد...  
آن جاست که در می‌یابی  
آنکه به روی تو و دیگران آغوش گشوده است  
تنها "خداست"  
خدایی در وجود من و تو...  
نیروی که از درون ما "عشق" را فریاد می‌کشد...

## هرچه بادا باد

شمیم ناب حضورت نمی رود از یاد  
نمانده تاب فراقم کجا رسد فریاد  
نه هوش ماند و نه مستی در این کشاکش گنگ  
ببین تو نام و نشانی که داده ام بر باد

چه گویمت ز جهانی که بی تو بی معناست  
از این چنین و چنانم در این غریب آباد  
خوش است صید تو بودن رمیدن از تو خطاست  
کجا توان گریز است چون تویی صیاد

به نغمه های شبانه به غمزه ای شیرین  
منم که کوه تراشم به تیشه فرهاد  
به جز خمار نگاهت طواف می نکنم  
مرا نه وقت هراس است، هر چه بادا باد

## دوستت دارم

دوستت دارم...

مثل سکوت شبی پر ستاره در دل کویر...

صدای امواج دریایی آرام...

تصویر ماه تمام در برکه‌ای زلال...

دوستت دارم...

مثل یک گندم زار...

پُر غرور... درخشان...

همچون دشتی سرشار از عطر گل‌های وحشی...

۲۰

دوستت دارم...

چون قایقی شناور در آب...

صبور، آرام، منتظر...